\_ ١٩٠ ترانی یا الهی خاضعا خاشعا متصدعا بما امرت من عندک متذللا الی ملکوتک مضطربا من سطواة جبروتک وجلا من قهرک راجیا فضلک مطمئنا بعفوک مرتعدا من سخطک اناجیک بقلب خافق و دمع دافق و قلب شائق و تبتل صادق ان تجعل احبتک انوارا فی مملکتک و تؤید صفوتک علی اعلآء کلمتک حتی تصبح الوجوه انوارا و تملأ القلوب اسرارا و تضع النفوس عنها اوزارا و تحمیهم عن کل ذی عتو امسی فاجرا کفارا رب انهم ظمآء اوردهم علی مناهل الفضل و الأحسان و انهم جیاع انزل علیهم مائدة من السمآء و انهم عراة البسهم حلل العلم و العرفان و کماة اخرجهم الی المیدان و هداة فانطقهم بالحجج و البرهان و سقاة فادر بهم الکأوس الطافحة بصهبآء الأیقان اللهم اجعلهم طیورا صادحة فی الریاض و اسودا زائرة فی الغیاض و حیتانا سابحة فی الحیاض انک انت الفیاض لا اله الا انت القوی العزیز المنان .

ای یاران ربانی من چندی بود که تضییق شدید و قید و بند سلاسل حدید و این مظلوم وحید و فرید زیرا سبیل مقطوع رفیق ممنوع صدیق محروم و عوانان محیط مراقبان ذو بأس شدید هر دمی بلائی و در هر نفسی آلامی خویش و بیگانه هر دو مهاجم بلکه یاران بیوفا بیش از اعدا بر اذیت و جفا قائم عبدالبهاء را نه مجیری نه نصیری و نه معینی و نه ظهیری دائما غریق دریای بی‌پایان و مبتلای نعیق بیوفایان هر صبحی ظلام دیجوری و هر شامی ظلم موفوری دقیقه ئی آرامی نه و زخم سنانرا التیامی نه هردم خبر نفی فیزان بود و هر ساعت حوادث غرق در بحر بی‌پایان گهی گفتند آوارگانرا بنیان بر افتاد و دمی برزبان راندند که عنقریب صلیب نتیجه خواهد داد جسم ضعیف هدف تیر شدید شود و هیکل نحیف طعمه سیف حدید گردد آشنایان بیگانه در نهایت فرح و سرور بودند و یاران بیوفا در غایت شعف و حبور یکی میگفت الحمد لله آرزو بحصول رسید و دیگری الشکر لله که سهم و سنان بمرکز صدور پیوست باری شدائد و بلا مانند باران بهار بر اسیر زندان بارید و تسلط اهل بغضا مانند سیل جفا میرسید و لکن عبدالبهآء در نهایت سرور و حبور بود و مطمئن بالطاف رب غفور عذاب الیم جنت نعیم بود و اغلال و زنجیر طوق سلطنت بر سریر اثیر در نهایت تسلیم و رضا دل بقضا داده در وجد و سرور بودیم و همدم شادمانی موفور تا آنکه یاران نومید شدند و یأس شدید حاصل گشت بغتة صبح نورانی طلوع نمود و انوار نامتناهی احاطه کرد سحاب مرکوم متلاشی شد و ظلام دیجور متواری گشت فورا قید و بند بر افتاد و سلسله از گردن آوارگان برقاب عوانان انتقال یافت تضییق بتوسیع مبدل شد و از افق الطاف رب مجید آفتاب امید دمید این از فضل حضرت یزدان بود و موهبت رب رحمان ولی از جهتی این آواره محزون و مأیوس گردید که من بعد بچه تسلی خاطر یابد و بچه امید خود را نوید دهد نه بلائی نه جفائی و نه مصیبت و نه ابتلائی در اینجهان فانی مدار شادمانی بلای سبیل ربانی و محن و آلام جسمانی بود و الا حیات بی‌نتیجه ماند و ممات مرجح گردد شجر وجود بی‌ثمر شود و کشت زندگانی بیخوشه و خرمن گردد لهذا امیدوارم که دو باره اسبابی فراهم آید که جام بلا سرشار گردد و دلبر خونریز عشق در نهایت جمال شاهد انجمن شود تا این قلب فرحی یابد و این روح فتوحی جوید ای پروردگار عاشقانرا از بلا ساغری لبریز در کام ریز و مشتاقان را در راه محبتت زهر شهد کن و نوش نیش نما سرها را زینت سنان کن و دلها را هدف سهم بی‌امان فرما این جان پژمرده را در سبیل فدا زنده فرما و این قلب افسرده را بکأس جفا طراوت و لطافت بخش مدهوش جام الست کن و سر مست پیمانه بدست فرما بجانفشانی مؤید فرما و بقربانی موفق کن توئی مقتدر و توانا و توئی دانا و بینا و شنوا \*